

نوش آفرین انصاری (محقق)

سفر صلح بسر زمین آفتاب

-۲-

۲۵ مهرماه توکیو - ازاکا- کیوتو.

ساعت ۷ صبح با عجله جامه‌دان‌ها را بستیم و براه افتادیم و پس از پیمودن چندین پله برقی به‌وایما رسیدیم. تا ازاکا ۴۵ دقیقه راه است. دختران خو بروی ژاپنی صبحانه آوردند. چه خوب بعد از چند ساعت گلوئی تازه خواهیم کرد و جای داغی خواهیم نوشید. آه از نهاد مهدی بلند شد معلوم شد آنچه را جای تصور می‌کردیم سوپ گوشت بی‌مزه‌ای بیش نبود. لیخند زدیم و به نیت چای نوشیدیم. بالاخره به ازاکا رسیدیم. شهری که شاهد بزرگترین نمایشگاه بین‌المللی بود. بیرون فرودگاه اتوبوس‌های بنز و رولز ریس و انواع اتومبیل‌های ژاپنی تمیز و براق صف بسته بودند راننده‌ها دستکش سفید پوشیده درها را باز می‌کردند و سرمایه‌داران توکیونشین را بسر کارهای خود می‌بردند. ژتون گرفتیم و در صف اتوبوس ایستادیم. در کنارمان هندی نسبتاً مندرسی بود که دائماً سعی می‌کرد با ماصحبت کند و ما هم اعتنائی چندان با او نکردیم. بالاخره طاقش طاق شد و پرسید که آیا ما در هند بوده‌ایم. پس از ردوبدل شدن چند جمله معلوم شد او هم از نمایندگان کنفرانس جهانی مذهب و صلح است. بین ازاکا و کیوتو غیر از کارخانه و خطوط برق و وسائل ارتباطات چیز دیگری بچشم نمی‌خورد و فضای باز هیچ ندیدیم، ساعت ۱۰ و نیم به گراندهتل کیوتو وارد شدیم و کلید اطاقهایمان را گرفتیم و نشان کنفرانس را بر سینه چسباندیم تازه متوجه شدیم که باید به تالار کنفرانس بین‌المللی که نیم ساعت با تاکسی راه است برویم. دوست هندی ما باین و آن مراجعه می‌کرد و می‌گفت کرایه تاکسی من را تا تالار کنفرانس چه کسی باید بدهد؟ دکتر زریاب بدادش رسید و پیشنهاد کرد که یک تاکسی را چهار نفری می‌گیریم و هر کدام دانگ خود را می‌دهیم. با سرعت از میان خیابانها و تپه‌های سرسبز گذشتیم و بدریاچه‌ای رسیدیم که برکنار آن یکی از زیباترین بناهایی که تا کنون دیده‌ام بنا شده است. این بنا همان تالار کنفرانس بین‌المللی است که بسبب معماری ژاپن ولی با سنگ‌خارای چکشی و با استفاده از آخرین پیشرفت‌های معماری و تزیینات داخلی ساخته شده است و ما باید شش روز در این محیط زیبا به بحث و گفتگو پردازیم.

وقتی وارد عمارت کنفرانس بین‌المللی شدیم تازه چای نیمروز شروع شده بود. صداهای برنگهای مختلف و لباسهای گوناگون دیده می‌شدند؛ کشیشان و اسقفان بالباسهای بلند و سیاه با کمربندهای مرصع و صلیب‌های جواهر نشان؛ بودائیان با جامه‌های زرد و سرهای تراشیده؛ و موبدان زردشتی با لباسهای بلند و سفید؛ و دولمای مسلمان ازبک با عمامه سفید و قبای زربفت

رنگین ، ولی اکثریت باکسانی بود که لباس ساده بر تن داشتند . نگاهی سطحی بهمه دوختیم و پیش از نزدیک شدن بانان برای ثبت نام ، و دریافت کیف ، و نشان عضویت ، و گرفتن کوپن صبحانه و نهار و شام ، و برنامه کنفرانس بطرف منشی های کنفرانس رفتیم . بلند گو ختم چای و ورود به تالار کنفرانس را اعلام داشت . تالاری بود همه برنگ خاکستری و نقره ای و بطرفیت دوهزار نفر ؛ همه بر جاهای معین شده قرار گرفتیم . در این جلسه سخنران اصلی سر ظفر الله خان بود که از طرف مسلمانان سخن می گفت . سخنرانی او هر چند عالمانه بود ولی با موضوع اصلی کنفرانس تطبیق نمی کرد . نظر اصلی کنفرانس گفت و شنود میان مذاهب مهم جهان بود که چه گونه باید با مسائل جهان امروزی روبرو شوند و چه گونه همه برای حل مشکلات مهم زندگی امروزی همداستان گردند . در حالیکه او بیشتر از عظمت گذشته اسلام و تعالیم عالی آن سخن می گفت ، و از اسلام در جهان امروز و برخورد آن با مسائل مختلف اجتماعی چیزی نگفت .

پس از سخنرانی او پیام های مهمی که رسیده بود قرائت شد .

از جمله پیام یوتانت ، پیام پاپ ، و چند تن دیگر ، از جمله قسمتی از پیام سید حسین نصر ، که واقعاً جایش در میان ما خالی بود و بسیاری از شرکت کنندگان جوایای حالش بودند . از تالار بیرون آمدیم . جوانی کوتاه قد باموهای مجعد و جلیقه بلند بر تن ، و نعلین بر پا ، دوان دوان خودش را بمارسانید . هنوز در حال تعجب بودیم که او خودش را معرفی کرد . خبرنگار رادیو کانادا بود و از وابستگی به مرکز مونشنه^۲ . این مرکز در مونترال فعالیت گرم و قابل تقدیری در نزدیک کردن مذاهب یکدیگر و جمع کردن دانشجویان بعهدہ دارد . کتیشانی تحصیل کرده و روشنفکر رهبر این گروه هستند و مهدی و من در هنگام اقامت در کانادا با این گروه آشنا شده بودیم . بنا بر این می توان گفت که او بیگانه ای آشنا بود و چون من در آن زمان یک سخنرانی در باره اسلام در مرکز مونشنه و سخنرانی دیگر در باره اسلام در ایران در رادیو کانادا کرده بودم از او خواسته بودند که با من و چند تن دیگر از اعضای کنفرانس مصاحبه ای برای پخش در رادیوی کانادا بکنم . سرگرم سؤال از احوال همکلاسیم پدر میلیو^۳ بودم که فرانسوی زبان دیگری با کشش زبان به ما ملحق شد . سیاه تر از سیاهی ندیده بودم . لباس محلی بلند و سفیدش جلوه خاصی باو داده بود . او رئیس دیوان عالی قضا در سنگال بود که زمانی نماینده کشور

۱ - سر محمد ظفر الله خان رئیس دادگاه بین المللی لاهه و رئیس سابق شانزدهمین اجلاسیه مجمع عمومی سازمان ملل متحد اهل پاکستان است و مدتی وزیر خارجه آن کشور بوده است .

۲ - Centre Monchané گروهی از کشیشان روشنفکر امریکائی و کانادائی هستند که در هندوستان بوده و تحت تأثیر شرق قرار گرفته اند . آنان در مراکز شرق شناسی به آموختن مذاهب دیگر پرداخته و جلساتی در مونترال تشکیل می دهند و ارباب مذاهب مختلف را دعوت می کنند تا از دینشان دیگران را آگاه سازند .

۳ - Le père Millot کشیش کانادائی و دانشجوی دکتری مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه

مک گیل .

خود در مقراروپائی سازمان ملل در ژنو بوده است و چون انگلیسی نمی دانست مترجم نیم زیبای سویسی هم همراه خود آورده بود .

از نکات جالب کنفرانس اینکه فقط اسامی اعضا بر روی نشان سینه نوشته شده بود و هیچ کس بدون سؤال از ملیت و مذهب دیگری خبر نمی یافت .

باین ترتیب اطلاع از دین و مذهب و ملیت مرحله بعد از آشنائی و رفاقت بود . در این اثنا مردی میانه سال لبخندزنان بما نزدیک شد و دست مهدی انداخت . خیلی زود دانستم که او هومر جاک دبیر کل کنفرانس است که قبلاً مهدی و دکتر زریاب را در تهران دیده بود . او از دیدار ما خوشحال شد و رومن کرد و گفت امیدوارم با اینکه دیر است شما هم عضویت کنگره را قبول کنید . پیشنهادی که با کمال میل پذیرفتم .

بلندگو نهار را اعلام داشت . ما بطرف سالن رفتیم و کوپن خود را در مدخل آن تحویل دادیم و از قسمت سبزی خواران گذشتیم و به گوشت خواران پیوستیم . سالن نهار خوری کنار دریاچه قرار دارد و دیدگاهش بر تپه های سبز و خرم است . برس میز ما یک مرد هلندی و یک خانم لهستانی نشسته بودند .

این خانم از رهبران معروف مذهبی لهستان بود و برای من تعریف کرد که چه گونه مذهب در میان شهر نشینان ضعیف می شود و در میان روستائیان هنوز پایدار است . او مطالعات وسیعی در باره خاورمیانه خصوصاً ایران داشت .

بعد از نهار چند دقیقه قدم زدن داشتیم و به کنار نهر آب رفتیم که ماهیهای رنگانگ در آن شناور بودند

ساعت دو و نیم به تالار جلسه عمومی برگشتیم . دیگر خود را بیگانه احساس نمی کردیم زیرا با بسیاری از اعضا آشنا شده بودیم . این جلسه با اذان و قرائت آیاتی چند از کلام الله مجید آغاز شد . حاج پولادجان امام و خطیب مسجد میرزا یوسف تاشکند با صوت بلند و بسیار عالی خود طنطنه ای در تالار انداخت .

در این جلسه دکتر هومر جاک دبیر کل کنفرانس هدف اصلی تشکیل این کنفرانس را بیان کرد و چنین اظهار کرد که با اینکه در تمام مذاهب تأکید به صلح و صفا شده هیچکدام از مذاهب اقدامی برای برقراری صلح نکرده اند و بیشتر مذاهب تأثیر مثبتی بر رهبران سیاسی خود ندارند . هدف کنفرانس مطرح ساختن تئوریهای مختلف نیست بلکه کوشش داریم گفت و شنود و دوستی واقعی میان اصحاب مذاهب مختلف بوجود آید .

در پایان دبیر کل اشاره به وضع مالی کنفرانس کرد و اظهار داشت که هیچ گروه خاصی مسئول تشکیل این کنفرانس نیست بلکه چندین گروه مذهبی این مسئولیت را به عهده گرفته اند و دولت ژاپن میهماندار کنفرانس است ، کنفرانسی که ساعتی ده هزار دلار خرج دارد . بعد از چای عصر اعضای کنفرانس بر طبق مذاهب مختلف تقسیم شدند تا با هم آشنا گردند و در باره مسائل مشترک خود بحث کنند . نمایندگان از چهارده مملکت مسلمان دور هم جمع شدیم .

۱ - Dr. Homer A. Jack دبیر کل کنفرانس بین المللی مذهب و صلح . کیوتو - ژاپن
مؤلف آثار مختلف در باره مذهب و صلح و حقوق انسانی .

طبق برنامه دکتر سیدین رئیس ومهدی دبیر جلسه بودولی چون دکتر سیدین نتوانسته بود بژاپن بیاید به پیشنهاد مهدی آقای پروفیسور قریشی رئیس دانشگاه کراچی بریاست انتخاب شد .

در شروع این جلسه بیشتر در باره اهمیت دین اسلام و خصایص و مزایای آن سخن گفته شد . نمی دانم چرا مسلمانان همیشه حالت دفاعی بخود می گیرند مثل اینکه از حمله می ترسند .

در این جلسه کسی مخالفت باعظمت اسلام نداشت اما گویا بعضی از حضار متوجه نبودند که این کنفرانس برای این تشکیل نشده که هر کس از محاسن دین خود سخن بگوید بلکه برای بحث در این موضوع است که ادیان چه گونه می توانند رسالت خود را در جامعه امروزی عهده دار شوند و رهبران مذهبی تا چه اندازه می توانند باین رسالت نیروبخشند .

من این مسأله را طرح کردم و موجب شد که جلسه رنگ دیگری بخود بگیرد و گفت و شنودی بسیار واقعی تر میان نمایندگان مسلمان درباره دین نزد جوانان بوجود آید . ما گرم صحبت بودیم که بلندگو اعلام داشت که اتوبوسها ساعت ۵ بعد ازظهر تالار کنفرانس را بقصد هتل ترك می کنند و چون ما بیش از پنج دقیقه وقت نداشتیم با سرعت خود را باتوبوس رساندیم . شام در هتل مهمان اتحادیه مذاهب ژاپن بودیم . تالار بزرگی را با گلهای زیبا آراسته بودند ، و در حدود ششصد نفر نمایندگان بهمیزهای مختلف تقسیم شدند درکنار من و مهدی مرد سیاه پوستی نشسته بود که علامت عضویت بر سینه خود نداشت ولی باو احترام بسیار می کردند .

برابرمان هندی معروفی از کشمیر نشسته بود که موهای بلند برشانه اش ریخته بود و جامه ای زرد رنگ بر تن و چوب بلندی برشانه داشت ، او از جالب ترین قیافه های کنفرانس بود بهمه ، جواب های سربالا می داد و چوب بزرگ او که هیچگاه ازو جدا نمی شد هم در اتوبوس مزاحم بود و هم در آسانسور و ما تا پایان کنفرانس او را با اسم «چوب مقدس» می نامیدیم . او در میز شام فقط نیمی موز دردهان گذاشت و بدون خدا حافظی رفت .

رفتن ناگهانی او موجب شد که ما با آن سیاه پوست سر صحبت را باز کنیم معلوم شد که او رولف برناتی^۱ جانشین مارتین لوتر کینگ می باشد . درباره ایران اطلاعش بسیار کم بود با این وصف بسیار زود آشنا شدیم . او از دوران فقر ، کودکی و از انواع تبعیض نژادی و از آینده سیاهان بسیار سخن بر ایمن گنت . او درد دل های فراوانی از تبعیض نژادی عیسویان داشت و تنها احساسی که برای من پیداشد این بود که اسلام چه قدر بر تراست که همه انسانها را برابر دانسته است . با این گفتگوها از موزیک ژاپنی که در موقع شام جریان داشت غافل بودیم . بعد از شام تصمیم گرفتیم که کمی در خیابانهای کیوتو قدم بزنیم . در چند دقیقه ای که دکتر زریاب و مهدی برای آوردن بارانی خود رفته بودند با یکی از پیروان فرقه احمدیه

۱ - Reverend Dr Ralph Abernati فکر نمی کنم مارتین لوتر کینگ احتیاج

بهم معرفی داشته باشد .

در سرسرای هتل آشنا شدم او توضیحی دربارهٔ مذهب خود و میرزا غلام احمد قادیانی داد و سپس مطالبی گفت که برای من شگفت آور بود. از جمله اینکه او معتقد بود بودا و کریشنا هر دو پیغمبر هستند. شگفتی من آنوقت رفع شد که دانستم که او افسر بازنشسته‌ایست که مبلغ دین احمدیه در ژاپن می‌باشد.

دکتر زریاب در خیابان داستان فیل مولوی را برایمان نقل کردند که در تاریکی هر کس مطابق حس لامسه خود فیل را چیزی تصور می‌کرد و وقتی شمع آورده شد همه فهمیدند که حقیقت فیل چیز دیگری است غیر از آنچه که تصور می‌کرده‌اند و بالاخره این شعر را خواندند:

هر کسی از ظن خود شد یارمن و ز درون من نجست اسرار من
در مراجعت از خیابان نمایندگان ازبکستان که چمدانی خربزه و انگور از دیار خود
با خود آورده بودند ما را بخربزه مهمان کردند و سخن در بارهٔ مسلمانان از بکستان بود
و باید بگویم که دو نمایندهٔ ازبکستان فقط با زبان فارسی می‌توانستند صحبت کنند زبان عربی
هم می‌دانستند چون در اظهر درس خوانده بودند. ناتمام

افسانه یغمائی

خطا کردم ...!

از غم عشق ناله‌ها کردم	نیمه شب با نوای ناکامی
گریه کردم، خدا خدا کردم	در دل آن سکوت رؤیا خیز
گفتگوی تو با صبا کردم	سر نهادم بدامن مهتاب
یاد از آن قهر نا بجا کردم	اندر آن غربت غم آلوده
دل بحرمانت آشنا کردم	اشک حسرت زدیده افشاندم
گریه بر حرف ناروا کردم	هرچه گفتمی فریب بود و فسون
در رهت خوار و بی‌بها کردم	دل حساس و آرزومندی
که بیای تو دلربا کردم	حیف از آن ناله‌های حسرت بار
که بشوریدگی فنا کردم	حیف از آن عمر بی‌نظیر گران
راستی این چرا چرا کردم؟!	بهترین سالهای عهد شباب
من جفا دیدم و وفا کردم	تو جفا کردی و ستم راندی!

دل سپردن بتو خطا کاریست

من چنین کردم و خطا کردم